

آدرس مقاله در پایگاه مجلات تخصصی نور: محله کيهان انديشه « خرداد و تير 1374 - شماره 60 (از 149 تا 150)

URL : <http://www.noormaqs.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=26379>

عنوان مقاله: علم کلام و جايگاه آن (2 صفحه)

نویسنده : برنجکار، رضا

چکیده :

کلمات کلیدی :



کیهان اندیشه « شماره 60 (صفحه 149)

مصاحبه کیهان اندیشه با استاد عابدی شاهرودی حاوی مطلب مهم و ارزنده‌ای بود و بنده به نوبه خود از آن استفاده کردم. اما در پاره‌ای موارد پرسش‌هایی برای نگارنده بوجود آمد. از این رو به جهت تکمیل مباحث، برخی از این موارد را مطرح می‌کنم.

الف) در مصاحبه آمده بود: «کلام به عنوان یک علم نمی‌تواند مطرح باشد. گرچه به عنوان علم مطرح شده است، ولی به نظر ما کلام یک صنعت است نه یک علم. کلام صنعتی است که می‌شود آن را به عنوان هنر دفاع بحثی تعریف کرد. نوعی فن و هنر، به اصطلاح یک دفاعیه است برای یک مجموعه مفروضاتی که داریم».

مقدمتا عرض می‌شود که علوم را به دو صورت می‌توان تعریف کرد. یکی اینکه قبل از مراجعه به تاریخ علوم و مباحث و محتوای آنها، به صورت پیشینی، تعاریفی از نزد خود بیان می‌کنیم، آنگاه بر اساس آن، معارف موجود را تعریف و دسته‌بندی می‌کنیم. در این روش ممکن است در عمل مجبور شویم اسامی علوم موجود را عوض کنیم، بخش‌هایی از یک علم را در علوم دیگری مندرج سازیم و حتی علمی را به این دلیل که با تعاریفمان مطابقت نمی‌کند، بطور کلی علم ندانیم.

روش دیگر، تعریف علوم بر اساس واقعیت آنهاست؛ به این معنا که ابتدا علوم موجود را با توجه به محتوا و مبادی و مسایل و سیر تاریخی آن بررسی می‌کنیم، آنگاه بر این اساس علم را تعریف کرده، جایگاهش را مشخص می‌کنیم. اگر کسی روش اول را به کار گیرد، نسبت به تعاریف او نمی‌توان اعتراضی کرد چون تنها کاری که انجام شده، ابداع اصطلاح و تعریف آن است. اما این شیوه در تعریف علوم، روش درست و پذیرفته شده‌ای نبوده و فایده‌ای بر آن مترتب نیست. اما اگر روش دوم مورد استفاده باشد، می‌توان تعریف بیان شده را مورد بررسی و نقد قرار داد و بر اساس واقعیت یک علم، نسبت به جامعیت یا مانعیت تعریف، اشکالات و سؤالاتی را طرح نمود.

حال در مورد تعریف مذکور از علم کلام باید پرسید که کدام روش در آن به کار رفته است. اگر شیوه اول مراد بوده، در این صورت اشکال و سؤالی مطرح نیست؛ اما اگر روش دوم منظور است در این صورت به نظر می‌رسد این تعریف بر واقعیت علم کلام منطبق نیست.

1- اگر علم کلام «صناعت» بوده و تعریف آن «هنر دفاع بحثی» است، مطلب کتابهای کلامی باید پیرامون هنر دفاع بحثی باشد و در آنها از روش دفاع، مقدمات و مبادی آنها و آداب مناظره و مسایلی از این قبیل بحث شود، در حالی که اینگونه نیست و این مباحث را می‌توان در بخش صناعات خمس (قسمت جدل) از علم منطق یافت. بنابراین علم کلام را نمی‌توان به صنعت دفاع تعریف کرد.

2- می‌توان گفت در علم کلام از صنعت دفاع استفاده می‌شود. اما اگر همین مطلب به صورت تعریف جامع و مانع از علم کلام مطرح شود، باز بیانگر تمامیت علم کلام نیست. دفاع از عقاید دینی را می‌توان بخشی از علم کلام دانست، نه همه آن.



کیهان اندیشه « شماره 60 (صفحه 150)

کارهای متکلمین را می‌توان در شش مرحله تقسیم و بیان کرد: استنباط، توضیح، تنظیم، اثبات، رد شبهات وارد شده بر دین، و رد عقاید و نظریات ضد دینی.

در مرحله استنباط، عقاید دینی از منابع آن (قرآن، احادیث و عقل) استخراج می‌شود. در مقام توضیح، متکلم به ایضاح مفاهیم اعتقادی مانند رؤیت خدا، شافعت و غیبت می‌پردازد. در مرحله بعد، مطالب دینی در قالبهایی که در علوم بشری رایج است وارد می‌شود. متکلم در این مرحله و مرحله قبل به دلیل ضرورتی که احساس می‌کند، معاریف دینی را تنزل داده و آنها را با زبان و نظم بشری توضیح می‌دهد. در قسمت اثبات، مسایلی که قابل اثبات عقلی هستند به شیوه عقلی به اثبات می‌رسد و اگر فراتر از اثبات و فهم عقل باشد، معقولیت و مخالف نبودن آنها با عقل نشان داده می‌شود. این کار معمولاً به وسیله رد شبهات عقلی که نسبت به عقاید دینی طرح شده، انجام می‌پذیرد.

مرحله آخر یعنی رد عقاید ضد دینی نیز مانند مرحله قبل غالباً به عنوان مقدمه‌ای برای نشان دادن معقولیت عقاید دینی و یا اثبات آنها، انجام می‌پذیرد.

متکلمان در مرحله اثبات با دو دسته مردم مواجه بودند: دسته اول غیرمسلمین بودند که در مواجهه با آنها عمدتاً از دلایل عقلی استفاده می‌شد و دسته دوم مسلمانان بودند که در مورد آنها اکثراً ادله نقلی به کار می‌رفت. بر این اساس کلام عقلی و کلام نقلی متولد گشت.

همان طور که می‌بینیم اولین و مهمترین قسمت علم کلام، مرحله استنباط است. این مرحله را می‌توان با علم فقه مقایسه کرد. در فقه احکام عملی از منابع قرآن، حدیث و عقل، با روش خاصی استنباط می‌شود. در این مرحله از کلام نیز عقاید دینی از همین منابع و با روش خاصی که در پاره‌ای مبانی با روش فقه مشترک است و در پاره‌ای دیگر متفاوت، استنباط می‌شود. البته در فقه نیز پس از آنکه فقیه احکام را استنباط کرد، آنها را توضیح داده و اثبات می‌کند. گرچه میان اثبات فقهی و کلامی تفاوت‌هایی هست.

حال سؤال این است که بر اساس تعریف کلام به هنر دفاع بحثی، یا علمی که در آن از این هنر استفاده می‌شود، این بخش مهم از کلام را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

3- صرف نظر از مطالب بالا، اصولاً دفاع از عقاید دینی هدف علم کلام است نه ماهیت یا روش آن. البته هدف کلام گذشته از دفاع، استنباط و توضیح معارف دینی نیز هست، اما گذشته از این، انگیزه و هدف نمی‌تواند بیانگر تعریف کامل یک علم باشد. ممکن است هدف عالمان علم تجربی کشف واقعیت جهان باشد، اما علم تجربی را نمی‌توان به علمی که کاشف از واقعیت جهان است تعریف کرد. اصولاً حساب انگیزه از انگیزه جداست. گذشته از اینکه عالمان یک علم ممکن است انگیزه‌های مختلفی از پرداختن به آن علم داشته باشند، حتی اگر هدف واحدی در نظر آنها باشد باز هم آن هدف نمی‌تواند تعریف جامع و مانع علم را بیان کند، زیرا ممکن است علوم مختلف با انگیزه واحدی تأسیس شده باشند. مثلاً احتمال دارد هدف همه فیلسوفان و متکلمان مسلمان از فلسفه و کلام، دفاع از عقاید دینی باشد و در عین حال ماهیت این دو علم با

هم متفاوتند. به نظر می‌رسد علم را باید بر اساس همه خصوصیات آن، خصوصا موضوع، روش و مبادی آن، تعریف کرد.

4- اگر مراد از علم، معرفت ناظر به واقع باشد، کلام را نیز می‌توان علم دانست. زیرا در آن از معارف دینی بحث می‌شود که ناظر به واقع‌اند. متکلمین ابتدا این معارف را از منابع دینی و عقلی استخراج می‌کنند، سپس به توضیح و دفاع از آنها می‌پردازند. از این جهت تفاوت میان فلسفه و علم تجربی با کلام، در ناظر به واقع بودن نیست بلکه در مبادی و روشهای این سه علم در رسیدن به واقع است.

5- به نظر می‌رسد در مورد مطالب بالا فرق جوهری میان کلام اسلامی و غیر اسلامی (یهودی و مسیحی) نیست و همه اینها ناظر به واقع‌اند گرچه منابع دینی آنها با هم متفاوت است.

ب) در مورد تعریف فلسفه و جایگاه آن نیز مطالبی بیان شده است که ظاهرا بر واقعیت فلسفه منطبق نیست. از جمله جواز بکارگیری آیات و احادیث در مقدمات استدلالهای فلسفی و نامیدن این فلسفه، به فلسفه اخص. در مصاحبه آمده است: «استناد فیلسوف به اصل عدم تناقض فرقی با استنادش به قرآن یا به قول پیغمبر(ص) و ائمه اطهار(ع) ندارد چون هر دو به یک امر کاشف از واقع استناد می‌ورزند.»

1- همانگونه که بیان شد استنباط از آیات و احادیث، بخشی از علم کلام است و در کتابهای فلسفی در مقام بحث و استدلال فلسفی به اینگونه استنباطات از منابع دینی بر نمی‌خوریم. بنابراین جدا ساختن بخش مهمی از کلام و نام‌گذاری آن به فلسفه اخص جز با روش اول تعریف که در ابتدا بیان شد، قابل توجیه نیست.

2- آنچه در کتب منطقی و فلسفی درباره ویژگیهای فلسفه بیان شده و روش فیلسوفان از ابتدا تاکنون بر آن مستقر بوده، این است که روش فلسفه برهانی است و در آن تنها از مبادی شش گانه صنعت برهان استفاده می‌شود. گرچه پاره‌ای از فیلسوفان این مبادی را محدودتر بیان کرده‌اند و برای مثال تنها به کارگیری اولیات را در فلسفه جایز می‌دانند، اما تاکنون کسی نگفته است که آیات و روایات نیز از مبادی برهان فلسفی است. توجه داریم که فیلسوفان اسلامی در مقام ثبوت بسیاری از مطالب را از دین اخذ کرده‌اند. اما این مطلب ارتباطی با مقام اثبات که علم را بر طبق آن باید تعریف کرد، ندارد. تفکیک مقام ثبوت و اثبات (یا به اصطلاح جدیدتر مقام داوری و شکار) در اینجا بسیار سودمند است. عالم هر علمی در مقام ثبوت یا شکار،

پایان مقاله